

۱۲۸۵ ش، و بویژه پس از استبداد صغیر و خلع محمدعلی شاه، اصل جمهوریت بعنوان نظام سیاسی آینده ایران در داخل و خارج از کشور برای تکمیل و تعمیم اصول مشروطیت تبلیغ می‌شد.

۲- جنبش جنگل در گیلان

جنبش جنگل که در ۱۲۹۴ ش به رهبری میرزا کوچک خان جنگلی (۱۲۵۹-۱۳۰۰ ش) در گیلان آغاز شد، بر اساس جمهوری خواهی استوار بود. میرزا کوچک خان که از مجاهدین مشروطه خواه بود، بعنوان اعتراض به اوضاع آشفته کشور با نیروی نظامی خود در جنگل مستقر شده و در برابر تشکیلات دولت مرکزی، «جمهوریت گیلان» را به منظور تعمیم نظام جمهوری در سراسر کشور (با حفظ تمامیت ارضی ایران) بنیاد نهاد. این جنبش، يك نهضت مقاومت ناسیونالیستی، مذهبی و اجتماعی بود که اهداف اولیه آن عبارت بود از: اخراج نیروهای بیگانه از ایران، برقراری امنیت و رفع بی عدالتی، مبارزه با استبداد.^۳

جنبش جنگل همچنین علاقمند به اتحاد اسلامی بود و به همین دلیل از سوی انورپاشا فرمانده ارتش عثمانی تأیید و تقویت می‌شد و چون عثمانی در ۱۹۱۴ م در جنگ جهانی اول با دولت آلمان متحد شده بود، افسران آلمانی هم به کمک جنگلی‌ها آمده بودند. جنگلی‌ها به کمک آلمانی‌ها و با اسلحه ترک‌ها چند بار با نیروهای متجاوز روسیه تزاری در گیلان جنگیدند. جنگلی‌ها در روزنامه جنگل نوشتند:

«ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایران ایم، استقلال بی تمام معنی کلمه - یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی... ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانان ایم.»^۴

پس از شکست عثمانی از روسیه و انگلیس، نیروهای انگلیسی به متصرفات عثمانی (از جمله عراق) و قوای روسی به ایران (از جمله گیلان) حمله کردند تا آن که در آبان ۱۲۹۵ ش، مفاخر الملک (رئیس نظمیة گیلان) که به دستور دولت مرکزی ایران و به اصرار افسینکو (کنسول روس در رشت) برای سرکوبی نهضت جنگل از رشت به سوی جنگل‌های فومن حرکت کرده بود، در کسما به دست جنگلی‌ها کشته شد. بنابراین

تاکنون کتاب مستقلی درباره تاریخ جمهوریت در ایران نوشته نشده است. زمینه جمهوری شدن ایران در یکصد سال اخیر به سلسله مراتب تاریخی در نزدیک به بیست مورد مطرح شده است و پیشینه این زمینه‌ها در گوشه و کنار کشورمان را، می‌توان بطور پراکنده در منابع مکتوب فراوانی سراغ گرفت و جا دارد محققان ایرانی به گردآوری و تنظیم آن بپردازند. ما در این گفتار به گونه فشرده به مهم‌ترین سوابق تاریخی پیش نهاد جمهوری شدن ایران با نهضت جمهوری طلبی در ایران اشاره می‌کنیم که عبارتند از:

۱- جمهوری طلبان عصر مشروطیت

در مجموع، در صد بسیار بسیار اندکی از فرهیختگان ایرانی در عصر قاجار، تحت تأثیر نظام قانون اساسی فرانسه که (همچون قانون اساسی ۱۸۳۱ م. بلژیک) الگوی قانون اساسی ایران شد، اصل جمهوریت را برای رهایی کامل از نظام استبداد مطلق در ایران تجویز می‌کردند. نمونه‌ای از این افکار را در رساله‌ای که با عنوان «کتابچه» در باب قواعد حکمرانی مملکت فرانسه» در عصر ناصری ترجمه شده است، توان یافت که آن را رضاخان ریشار (ژول ریشار) فرانسوی (وفات ۱۳۰۸ ه.ق.) از معلمان دارالفنون که در ۱۲۶۰ ه.ق. در دوران محمدشاه قاجار به ایران آمده و در دوره ناصرالدین شاه از اعضای وزارت انطباعات و دارالتربیه دولتی بود، به فارسی در آورده است. شك نیست که اگرچه مؤلف این رساله فرانسوی است، خوانندگان این اثر همه ایرانی و فارسی‌خوان بوده‌اند و چاپ و توزیع چنین نوشته‌ای در میان ایرانیان نمی‌توانسته خالی از تأثیر باشد، چنان که چندی بعد، نویسنده‌ای ناشناخته در يك رساله فارسی در آخرین دهه پیش از مشروطیت از «حکومت منفرد انتخابی» یعنی جمهوری طرفداری کرده است.

افزون بر این رساله‌ها، جمعی از مشروطه خواهان ایران که در خارج از کشور می‌زیستند، به حکم آشنایی با نظام‌های سیاسی اروپا و قوانین اساسی دولت‌های جمهوری، طرفدار برقراری نظام جمهوریت در ایران بودند.^۵ به همین دلایل، پس از پیروزی انقلاب مشروطه در

تاریخچه

جمهوری خواهی

در ایران

پروفسور سید حسن امین

ضدیت دولت استعماری روس تزاری با نهضت جنگل، راه را برای همکاری هر چه بیشتر بین میرزا کوچک خان و نیروهای کمونیستی که با دولت تزاری روسیه می جنگیدند باز کرد. به همین دلیل، پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، جمعی از نیروهای انقلابی-بویژه کمیته انقلابی لنکران-به حمایت از جنبش جنگل برخاست و در اردیبهشت ۱۲۹۹، میرزا کوچک خان در پی ملاقات با فرماندهان ارتش سرخ^۵ با تأسیس «حکومت جمهوری انقلابی موقت» موافقت کرد و بنابراین شد که نیروهای جنگل به طرف تهران حرکت کنند و نوع نظام سیاسی دائمی آینده ایران را به تصمیم مجلس مبعوثان واگذارند، و در عین حال همه مؤسسات تجاری روسیه در ایران به «حکومت جمهوری انقلابی موقت» تحویل شود. پس از امضای این موافقت نامه، میرزا کوچک خان در رمضان ۱۳۳۸ تأسیس «جمهوری موقت» را اعلام کرد و خود او در مقام «صدر شورای انقلابی جمهوری ایران» قرار گرفت.

«شورای انقلابی جمهوری ایران»، دیری نپایید و بر اثر اختلاف جدی بین کمونیست های تندرو از یک سوی و انقلابیون ملی / مذهبی از سوی دیگر به تحلیل رفت و سرانجام به فرار میرزا کوچک خان به جنگل، و جان سپردن او در آذر ۱۳۰۰ در اثر یخ زدگی در نزدیکی ماسوله منتهی شد.

نهضت مقاومت جنگل به رهبری میرزا کوچک خان به مثابه یک جنبش یار تیزانی ملی / مذهبی محلی مورد حمایت کسانی همچون سید حسن مدرس بود. مدرس، مخصوصاً پس از سقوط سیدضیاء، مترصد و منتظر بود که جنگلی ها به تهران حمله کنند و حکومت سردار سپه را ساقط کنند. البته میرزا کوچک خان تا مدتی از سوی دولت نو بنیاد شوروی سوسیالیستی حمایت می شد و میرزا کوچک خان هم ضمن اعتقاد به اسلام، سوسیالیزم را با روح اسلام منافی نمی دانست. التزام به برقراری نظام جمهوری هم نه تنها در برنامه سیاسی نهضت مقاومت جنگل نهفته بود، بلکه در مراننامه مکتوب آن نیز انعکاس داشت.^۶

ماده اول مراننامه جنگلی ها، بدون ذکر عبارت «جمهوریت» از «حکومت عامه»، که مفهوم آن با

جمهوریت مساوی و مساوق است، یاد کرده و می گوید:

«حکومت عامه و قواء عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.»^۷
برابر ماده دوم مراننامه، «قوای مجریه در مقابل منتخبین مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می باشد.»^۸

۳- تأسیس جمهوری سوسیالیستی گیلان

سوسیالیست های جنبش جنگل در خرداد ۱۲۹۹ در نخستین کنگره بزرگ فرقه عدالت، ضمن تغییر نام خود به «حزب کمونیست ایران»، تأسیس «جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان» را اعلام کردند و بدین گونه نیروهای کمونیست از جنبش میرزا کوچک خان جدا شدند. میرزا کوچک خان بعنوان اعتراض نسبت به اعمال و تبلیغات افراطی «حزب کمونیست ایران» رشت را در ۱۸ تیر ۱۲۹۹ ترک کرد و به فومن رفت. آن گاه کمونیست ها از غیبت او استفاده کردند و دست به کودتا و دستگیری اعضای جناح اصلاح طلب ملی / مذهبی به رهبری میرزا کوچک خان، که خاستگاه آنان طبقات متوسط شهر نشین بود و اعتقادات کمونیست ها را بر نمی تابیدند، زدند. این جناح تندرو، دکتر احسان الله خان دوستدار را که ابتدا عضو ساده ای در نهضت جنگل بود، به مقام سر کمیسری یعنی بالاترین مقام هیأت «دولت جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان» منصوب کرد و خالو قربان را (که البته بعدها با گروه خود به دربار جذب شد و رضاخان او را با درجه سرهنگی به خدمت گماشت و مأمور دستگیری سمیتقو در کردستان کرد) وزیر جنگ، و حیدر عمواوغلی را وزیر خارجه قرار داد. اعضای این جناح که تحت تأثیر تبلیغات مارکسیستی بودند، با تجزیه های درون حزبی به زودی به تحلیل رفتند.

اختلافات نظری موجب از هم پاشیدن نیروی جنگلی ها شد، بویژه که احسان الله خان فریب توطئه ساعدالدوله (بسر سپهسالار تنکابنی) را خورد و خودسرانه بدون کسب موافقت میرزا کوچک خان با سه هزار تن از نفرات ایرانی و روسی زیر فرماندهی اش در اردیبهشت ۱۳۰۰ به تهران

○ در مجموع، درصد بسیار اندکی از فرهیختگان ایرانی در عصر قاجار اصل جمهوریت را برای رهایی کامل از نظام استبداد مطلق در ایران تجویز می کردند.

بعد با انتصاب مخبرالدوله به والی گری آذربایجان و با کمک قزاق‌ها و خیانت فرمانده ژاندارمیری آذربایجان نسبت به خیابانی، این جنبش به شکست انجامید.^{۱۰}

۵- مقاومت کلنل محمدتقی خان

پسیان در خراسان

در ۱۳۰۰ شمسی در پی سقوط سیدضیاء و یأس کلنل محمدتقی خان پسیان از مذاکره با احمدشاه قاجار، رگه‌های جمهوری طلبی به گونه فزاینده در حرکت ملی خراسان رشد کرد. مقاومت کلنل، دارای مشروعیت بود، زیرا وی خُرده بورژوازی علاقمند به مردم سالاری بود که با حکومت اشراف مخالفت می‌ورزید؛ بنابراین به دستور دولت مرکزی (سیدضیاء طباطبایی)، احمد قوام السلطنه (والی خراسان) را دستگیر کرد. اما در پی سقوط سیدضیاء، احمد قوام از زندان به دربار فراخوانده شد و به سمت رئیس الوزرا منصوب شد. عمل کلنل پسیان در دستگیری قوام، یک مأموریت رسمی بود و قانوناً محل اشکال نبود. گذشته از آن، مردم خراسان عموماً از او پشتیبانی می‌کردند و لذا مقاومت او از مشروعیت و حمایت مردمی برخوردار بود.

۶- شورش نظامی ژاندارمیری

در آذربایجان

حرکت جمهوری خواهانه مازور ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی (۱۲۶۴-۱۳۳۶ ش) شاعر انقلابی معروف در بهمن ۱۳۰۰ در پی شکست نهضت جمهوری خواهانه شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، به ظهور رسید. لاهوتی که در انقلاب مشروطیت در صف فدائیان آزادی قرار داشت، در ۱۲۸۳ ش از کسوت روحانیت خارج و وارد تشکیلات ژاندارمیری شد. وی پس از چند سال به اتهام قتل یکی از زیردستان خود تحت تعقیب قرار گرفت و از ایران به ترکیه گریخت. تا آن که پس از جنگ جهانی اول به اردوی ملیون پیوست، ولی تحت تأثیر دموکرات‌های تندرو که می‌خواستند حیدرخان عمواغلی را به جای نظام السلطنه مافی به ریاست حکومت موقت ملی ایران در غرب

لشگر کشید و ناگهان بوسیله نیروی جنگلی ساعدالدوله از یک طرف و بوسیله نیروی قزاق به فرماندهی رضاخان سردار سپه از طرف دیگر محاصره شد و پس از شکست به شوروی فرار کرد و این‌ها موجبات کاهش بیشتر قدرت مقاومت جنگل را فراهم کرد.^{۱۱} میرزا کوچک خان هم که از نامه نویسی‌ها و تظلماتش به لنین سودی نبرده بود، رسماً با انگلیسی‌ها بر ضد کمونیست‌ها متحد شد.

۷- جنبش خیابانی در آذربایجان

شیخ محمد خیابانی (۱۲۹۷ ق- ۱۲۹۹ ش) در انقلاب مشروطیت عضو «انجمن ایالتی آذربایجان» و در دوره دوم مجلس نماینده تبریز در مجلس شورای ملی بود. در دوره چهارم مجلس هم نماینده منتخب مردم تبریز بود، اما چون نخست‌وزیر وقت (وثوق الدوله)، عاقد قرارداد ۱۹۱۹، انتخابات تبریز را منحل کرد و در نتیجه خیابانی را از مبارزه سیاسی برضد قرارداد در مجلس محروم کرد، دموکرات‌های تبریز نیز «مجلس محلی تبریز» را به صورت پارلمان آذربایجان منعقد ساخته و خیابانی را به ریاست آن منصوب کردند و خواستار استقرار جمهوری شدند.

دموکرات‌های تبریز به رهبری خیابانی در برابر نیروهای نظامی اعزامی دولت مرکزی به مقاومت ایستادند و با صدور بیانیه‌هایی در فروردین ۱۲۹۹ هدف خود را «برقرار داشتن آسایش و امنیت عمومی و از قوه به فعل در آوردن رژیم مشروطیت» اعلام کردند. اینان جمهوریت ایران را تداوم نظام سیاسی مشروطه می‌دانستند و چون جمهوری آذربایجان شوروی خواستار الحاق آذربایجان ایران به جمهوری آذربایجان شوروی شد، نام حکومت تجزیه شده آذربایجان ایران را از آذربایجان به «آزادستان» تغییر دادند و در مقام ایجاد ارتباط و هماهنگی با نهضت میرزا کوچک خان جنگلی (یعنی استقرار جمهوریت در ایران با حفظ تمامیت ارضی کشور) برآمدند. بدین گونه جنبش دموکرات‌های آذربایجان به رهبری خیابانی با اهداف تأسیس حکومتی ملی با برنامۀ براندازی سلطنت و ایجاد جمهوری در ایران و برقراری خودمختاری در آذربایجان پا گرفت، اما

○ پس از پیروزی انقلاب مشروطه و بویژه پس از استبداد صغیر و خلع محمدعلی شاه از سلطنت، اصل جمهوریت بعنوان نظام سیاسی آینده ایران در داخل کشور و خارج برای تکمیل و تعمیم اصول مشروطیت تبلیغ می‌شد.

شهرهای آذربایجان فرستاد تا مقدمه کودتای دیگری را فراهم کنند. اما، نیروهای دولتی ایران فرستادگان او را دستگیر کردند و این امکان از او سلب شد. لاهوتی ناچار مدت ۳۵ سال در کشور شوروی به سر برد تا سرانجام در ۱۳۳۵ شمسی / ۱۳۷۵ هجری قمری در آنجا بدرود زندگی گفت.^{۱۱}

۷- حزب کمونیست‌های جوان

در ۱۹۲۱ م، گروه حیدر عمو اوغلی^{۱۲} که پس از تجزیه‌ها و تصفیه‌های داخلی، رهبری «حزب کمونیست ایران» را در شمال ایران به دست گرفته بود، در حالی که میرزا کوچک خان جنگلی پس از اخراج کمونیست‌ها از نهضت مقاومت از یک سو و توافق بر ضد کمونیست‌ها با نیروهای نظامی انگلیسی از سوی دیگر، بسیار تضعیف شده بود، دوباره بعضی از شهرهای گیلان را اشغال کرد و یک «شورای جمهوری کمونیستی» در آن منطقه اعلام کرد.

ولی میرزا کوچک خان به مبارزه با آنها پرداخت و موجبات قتل حیدر عمو اوغلی را فراهم کرد.^{۱۳} این اختلافات باعث تضعیف هر دو جبهه نهضت جمهوری خواه جنگل (یعنی هم کمونیست‌ها و هم ملی / مذهبی‌ها) شد و در نتیجه، قشون دولتی به فرماندهی رضاخان سردار سپه بویژه پس از تسلیم شدن خالوقربان و نیروهای او به رضاخان به رغم مذاکرات صلح اولیه با میرزا کوچک خان توانست نیروی میرزا کوچک خان را تارومار کند و خود میرزا کوچک خان هم که در یازدهم آذر ۱۳۰۰ برای یافتن پناهگاهی در جنگل به سوی ماسوله روانه شده بود، در اثر یخ‌زدگی جان داد و چون جنازه‌اش کشف شد، سر او را از بدن جدا کردند و به تالش بردند و به تماشا گذاشتند.

۸- جمهوری خواهی سردار سپه

از سال ۱۳۰۱ ش به بعد، رضاخان سردار سپه برای تحکیم هر چه بیشتر پایه‌های استبداد، اقتدار و تسلط عملی خود و ایجاد تمرکز در ایران، در مقام رئیس‌الوزرا به فکر از میان برداشتن سلسله قاجار افتاد و لذا در زمستان ۱۳۰۲ ش غوغای جمهوریّت را راه انداخت. روزنامه شفق سرخ که ارگان

کشور برگزینند، با ملیون اختلاف پیدا کرد و دوباره به ترکیه رفت، تا آن که سرانجام به هنگام والی‌گری مخبر السلطنه هدایت در آذربایجان، از ترکیه به تبریز باز آمد و در خانه او بست نشست و تقاضای بخشودگی کرد و به یمن حمایت مخبر السلطنه، با درجه یابوری (سرگردی) به کار قبلی خود در ژاندارمری گمارده شد و پس از چندی رئیس ژاندارمری تبریز شد.

در این هنگام، ژاندارم‌های دلسرد با پیروان شکست خورده شیخ محمد خیابانی و سوسیال دموکرات‌های ناراضی و جمعی دیگر از آزادی خواهان در تبریز گرد آمدند و زیر نظر سه تن از افسران میهن پرست (به نام‌های سلطان تورج میرزا، سلطان میرزا، علی اکبر خان و سلطان عبدالصمد خان) به قصد تأسیس جمهوریّت و برچیدن نظام سیاسی حاکم، که پس از سقوط سید ضیاء پیش از پیش تحت نفوذ رضاخان سردار سپه قرار گرفته بود، به فکر کودتا و حمله به تهران افتادند و چون برای فرماندهی نظامی بین خود کنکاش کردند، لاهوتی را بیش از دیگران پسندیدند و لذا او را که آن زمان در رأس نیرویی ششصد نفری از ژاندارم‌ها در بندر شرفخانه به سر می‌برد و برای قلع و قمع اسماعیل آقا شکاک (سمیتقو یا سمکو) مأموریت داشت، به همراهی با خود فراخواندند. لاهوتی نیز این دعوت را پذیرفت. وی از شرفخانه به تبریز آمد و خالوقربان هم که در رأس نیروهای قزاق منطقه بود به او پیوست. اینان که به مشروعیت دولت مرکزی ایران و مخبر السلطنه والی آذربایجان که باعث قتل خیابانی شده بود عقیده نداشتند، والی آذربایجان (مخبر السلطنه هدایت) را دستگیر و زندانی کردند. اما لاهوتی با عنایت به حسن سوابق خود با مخبر السلطنه از او خواست که ریاست جمهوری آذربایجان را بر عهده بگیرد. البته والی آذربایجان با چنین درخواستی موافقت نکرد و لاهوتی و همکاران او پس از مقاومتی مذبح‌حانه که ده روز بیشتر طول نکشید، از قوای سرتیپ ظفر الدوله شکست خوردند و لاهوتی با معدودی از هم‌زمان خود از راه جلفا به قفقاز در خاک شوروی فرار کرد و پس از چند ماه دوباره در اردیبهشت ۱۳۰۱، تعدادی از همفکران و یاران خود را به خوی و دیگر

○ جنبش جنگل، يك نهضت مقاومت ناسیونالیستی، مذهبی و اجتماعی به شمار می‌رفت که اهداف اولیه آن عبارت بود از: اخراج نیروهای بیگانه از ایران، برقراری امنیت و رفع بی‌عدالتی، مبارزه با استبداد.

○ جنگلی ها در روزنامه
جنگل نوشتند: «ما قبل از
هر چیز طرفدار استقلال
مملکت ایران ایم،
استقلالی به تمام معنی
کلمه - یعنی بدون اندک
مداخله هیچ دولت
اجنبی... ما طرفدار
یگانگی عموم
مسلمانان ایم.»

رسمی رضاخان بود، جمهوریت را بعنوان «اقتضای
زمانه» به سبک جمهوری های آلمان، اتریش و
ترکیه تبلیغ می کرد. اما حقیقت آن است که
رضاخان سردار سپه هیچ گاه به اصول جمهوریت و
مشارکت مردمی پای بند و ملتزم نبود و لذا همین که
احساس کرد می تواند با حذف سلسله قاجار از
سلطنت، خود به اریکه قدرت مطلقه صعود کند،
برای همیشه با اصول و فروع جمهوریت و محتوا و
قالب آن بیگانه شد. آنچه مسلم است در این دوره
این توده مردم ایران نبودند که با آگاهی و اعمال حق
انتخاب قصد جمهوری کردن کشور را داشته
باشند، بلکه این نخست وزیر نظامی وقت (سردار
سپه) و شمار اندکی از نویسندگان و سیاستمداران
بودند که می خواستند نظام جمهوری را به نفع
شخص سردار سپه به مردم ایران تحمیل کنند و لذا
با استفاده از تظاهرات نظامیان و تحریک مردم، قصد
اعلان جمهوریت داشتند و چنین بود که
ملك الشعراى بهار در مخالفت با شعار
جمهوری خواهی قلابی آن عهد به زعامت سردار
سپه گفت:

جمهوری سردار سپه، مایه ننگ است

این کار در این مملکت امروز جفنگ است

یا در اشعاری دیگر گفته بود:

حقیقت باریک الله! چشم بد دور

مبارک باد این جمهوری زور

از این پس گوش ها کر، چشم ها کور

چنین جمهوری بر ضد جمهور

ندارد یاد کس، در هیچ اعصار

نباشد هیچ در قوطی عطار

در برابر ملك الشعراى بهار و میرزاده عشقی که

با جمهوری خواهی قلابی سردار سپه مخالف

بودند، عارف قزوینی با آن موافق بود و لذا ترانه ای

ساخت:

سلطنت گر رفت، گورو

نام «جمهوریت» از نو

همچو خور افکنده پرتو

نیست دوران قجر باد!

پس از دخالت مستقیم دولت در انتخابات دوره

پنجم مجلس شورای ملی و در نتیجه راه یافتن

طرفداران سردار سپه به مجلس، دولت گروه های

صد نفری و سیصد نفری از طرفداران خود را بسیج

می کرد که با پوشیدن لباس قرمز و به دست گرفتن
«پرچم جمهوری» در خیابان ها تظاهرات کنند و
زمینه انتصاب سردار سپه را به ریاست جمهوری
فراهم نمایند. در مجلس پنجم، فراکسیون های
تجدد (به رهبری سید محمد تدین) و سوسیالیست
(به رهبری سید محمدصادق طباطبایی) که اکثریت
مجلس را به دست آورده بودند، با تسلیم لایحه
انقراض سلطنت در ایران، با تمام قوا از ریاست
جمهوری سردار سپه پشتیبانی می کردند و
برعکس، سیدحسن مدرس و میرزاهاشم آشتیانی،
بعنوان اقلیت با آن لایحه مخالفت می ورزیدند. در
همین احوال بود که احیاء السلطنه بهرامی برای
خاموش کردن مخالفان جمهوریت در صحن
مجلس شورای ملی به سیدحسن مدرس سیلی زد:

از این سیلی، ولایت پر صدا شد

دکاکین بسته و غوغا به پا شد

مدرس سیلی خورده بی درنگ دست به کار

تجهیز نیروهای ملی و مذهبی ضد جمهوریت شد

و مجلس را به استیضاح دولت سردار سپه

برانگیخت. سردار سپه بعنوان اعتراض از تهران به

بومهن رفت و امرای ارتش را وادار کرد که به

مجلس تلگراف کنند که اگر سردار سپه از قدرت

بیفتد، کشور ناامن می شود و ارتش از محل خدمت

خود در ولایات برای تصرف تهران (کودتا) به تهران

خواهد آمد. در این اوضاع، سردار سپه که خود را

در برابر احساسات عمیق مذهبی ضد

جمهوری خواهی دست تنها احساس کرد، ناچار به

قم نزد مراجع تقلید رفت و بر اساس توصیه ایشان از

جمهوریت دست برداشت و آنگاه بیانیته زیر را

منتشر کرد:

«هموطنان... چون من و کلیه آحاد و افراد

قشون از روز نخستین، محافظت و صیانت ابهت

اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین

خود قرار داده... لهذا در موقعی که برای تودیع

آقایان حجج اسلام و علماء اعلام به حضرت

معصومه (ع) مشرف شده بودم، با معظم لهم در باب

پیش آمد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین

مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم

عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی و

هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و

ترقیات مملکت را از پیش برداشته... این است که

به تمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت می کنم که از تقاضای جمهوری صرف نظر کرده و برای نیل به مقصد عالی که در آن متفق هستیم، با من توحید مساعی نمایند.

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا (رضا)»^{۱۴}

سه مرجع تقلید (آیات عظام: سیدابوالحسن اصفهانی، محمدحسین نائینی، عبدالکریم حایری یزدی) هم تلگراف کردند که:

«چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت... نقض این عنوان... را خواستار شدیم و اجابت فرمودند...»^{۱۵}

میرزاده عشقی که در ایام جنگ بین المللی اول با دیگر مهاجرین به استانبول رفته بود و پس از بازگشت در سال ۱۳۳۹ ق روزنامه قرن بیستم را منتشر می کرد، در سال ۱۳۴۲ ق/۱۳۰۳ ش بر اثر مخالفت با جمهوریت رضاخان به دست دو نفر ناشناس در منزل خود به قتل رسید. عشقی در یک مقاله نوشته بود:

«جمهوری عجیبی است که دهاتیان قروه هوادار آند؛ اما عشقی با یک من فکل و کراوات با آن مخالف است!»

لذا روزنامه او فوراً توقیف شد. به گفته محمد تقی بهار، عشقی می دانست که جمهوری سردار سپه «بازی ای بیش نیست... و آرم جمهوری از توپ و تفنگ و استخوان سر و دست بشر ترتیب یافته».

بهار پس از مرگ عشقی در روزنامه قانون نوشت:

«عشقی قبل از افتتاح مجلس پنجم با جمهوریت ایران و به اصطلاح خود او (با جمهوری قلابی) شدیداً مخالف بود. عشقی مکرراً با من در این موضوع مجادله می نمود و گمان می کرد که من در مجلس طرفدار این عقیده خواهم بود و بلافاصله بعد از افتتاح مجلس و محسوس شدن این که عشقی هم در مجلس رفیق سیاسی دارد، خاصه بعد از قضایای دوم ماه حمل، عشقی از صف رفقای خود جدا شده، به اتفاق رفقای من داخل خط مبارزه سیاسی گردید و یکی از رشیدترین و پرکارترین دوستان ما به شمار آمد.»^{۱۶}

باری، اکثریت قریب به اتفاق جمهوری طلبان

آن عهد، سرسپرده و جیره خوار خود سردار سپه بودند، لذا به محض مخالفت سردار سپه با جمهوریت، این سروصدا خوابید. یعنی همان فراکسیون اکثریت مجلس که سنگ جمهوریت را به سینه می زد، با تغییر موضع یکصد و هشتاد درجه ای برای این که سردار سپه به مقصود خود برسد، به لایحه انقراض سلطنت قاجاریه و انتقال سلطنت به خاندان پهلوی رأی داد. به همین دلیل میرزاده عشقی که قربانی جسارت خود در مخالفت با جمهوری شد در آخرین شماره نشریه قرن بیستم اشعار زیر را بعنوان «نوحه جمهوری» همراه کاریکاتوری که مرغان لاشخور را بر سر تابوت «جنازه مرحوم جمهوری قلابی» در پرواز نشان می داد منتشر کرد:

آه که جمهوری ما، شد فنا

پیرهن لاشخوران شد قبا^{۱۷}

عشقی در قصیده ای دیگر گفت:

می خواست حق خلق رضاخان خورد به زور

رو شکر کن که لقمه ملت گلو گرفت

طوری نموده بود به جمهوریت نعوظ

گویی پسر عموست که دختر عمو گرفت^{۱۸}

۹- جمهوری خواهان ایران

در عصر رضاشاه

مساواتیان و اعضای «حزب عدالت» که بعدها به «حزب توده» تغییر نام دادند، خواهان جمهوری بودند. ایرج میرزا اسکندری در مجلس پنجم به لایحه انتقال سلطنت به دلیل مخالفت اصولی و حزبی با نظام سلطنتی، رأی ممتنع داد. از آن پس نیز، به رغم سلطنت قاهرانه رضاشاه پهلوی، آرمان جمهوری خواهی در دل های ایرانیان خاموش نشد. کمیته مرکزی «حزب کمونیست ایران»، پس از برگزاری دومین کنگره خود در ۱۳۰۶ ش در ارومیه، به فکر تأسیس «جمعیت جمهوری طلبان» افتاد و با عضوگیری از دانشجویان ایرانی مقیم اروپا در شهرهای برلین، کلن، پراگ، لمبرگ، ژنو، زوریخ، پاریس، بروکسل، وین، دهلی، و حیفا شاخه هایی ایجاد کرد و از بهمن ۱۳۰۹ به نشر مجله ای به نام پیکار همت گماشت و در آن از برقراری «جمهوری دموکراسی متحده ملل مختلفه ایران و دیکتاتوری کارگران و دهاقین»^{۱۹}

○ دموکراتهای تبریز به رهبری شیخ محمد خیابانی جمهوریت ایران را تداوم نظام سیاسی مشروطه می دانستند و چون جمهوری آذربایجان شوروی خواستار الحاق آذربایجان ایران به خود شد، نام آذربایجان را به «آزادیستان» تغییر دادند و در مقام ایجاد ارتباط و هماهنگی با نهضت میرزا کوچک خان جنگلی (یعنی تلاش برای استقرار جمهوریت در ایران با حفظ تمامیت ارضی کشور) برآمدند.

سخن راند. در تعقیب این تبلیغات دانشجویان ایرانی مقیم خارج در کنگره‌ای در کلن (آلمان) در ۱۳۱۰ ش خواهان تغییر نظام سیاسی ایران از سلطنت به جمهوری شدند.

مهم‌تر آن که چون دولت ایران در مقام شکایت از فعالیت‌های «جمعیت جمهوری طلبان ایران» در آلمان بر آمد، جمعیت مزبور نیز از دولت رضاشاه در آلمان شکایت کرد و محاکم آلمانی هم به محکومیت دولت ایران حکم کردند.

۱۰- پیشنهاد جمهوری شدن ایران

پس از سقوط رضاشاه

پس از اشغال نظامی ایران توسط نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضاشاه به ارادهٔ بیگانگان، وزیرمختار انگلیس با کمال وقاحت به محمدعلی فروغی که رضاشاه در روز در ماندگی به او پناه برده بود، اظهار داشت که دولت انگلیس و شوروی تنها در صورتی با او مذاکره می‌کنند که نظام سیاسی ایران از سلطنتی به جمهوری تغییر یابد. انگلیسی‌ها سمت اولین «رئیس‌جمهور»! ایران را به شخص فروغی و پس از یاس از او شوروی‌ها این سمت را به محمد ساعد مراغه‌ای پیشنهاد کردند.^{۲۰}

۱۱- جمهوری‌های دست‌نشانده شوروی

در آذربایجان و کردستان

پس از اشغال ایران به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰، حزب توده در زیر چتر امنیتی نیروهای نظامی اشغالگر شوروی سابق، به فکر تغییر بنیادی نظام ایران از سلطنتی و سرمایه‌داری به جمهوری پرولتاریا افتاد. این تفکر که در بیشتر استان‌های ایران از جمله آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و خوزستان تبلیغ می‌شد، عاقبت به صورت جدی از سوی فرقهٔ دموکرات در آذربایجان و مهاباد با سوءاستفاده از پشتیبانی آشکار نیروهای نظامی شوروی سابق در راستای تجزیهٔ بخشی از ایران و در نهایت الحاق آن به آذربایجان شوروی متبلور شد.

در حالی که پس از بیرون بردن رضاشاه پهلوی

از ایران، انگلیسی‌ها در صدد بازگرداندن سلطنت به قاجارها بودند، روسها، از نظام جمهوری دفاع می‌کردند. لذا اولاً ساعد مراغه‌ای را برای ریاست جمهوری ایران پیشنهاد کردند و چون در آن پیشنهاد در پی به سلطنت رسیدن محمد رضا شاه پهلوی توفیق نیافتند، با توطئه سیاسی و مداخله نظامی، در لباس جانب‌داری از حقوق اقلیت‌های زبانی و مذهبی به قصد تجزیهٔ ایران به علم کردن جمهوری آذربایجان و جمهوری مهاباد (کردستان) دست زدند. چندی نگذشت که بر اثر چشم‌غرهٔ آمریکا به شوروی سابق از یک سوی و مقاومت سیاسی ایرانیان از سوی دیگر، توأم با حسن تدبیر و حیلۀ سیاسی احمد قوام، شوروی سابق مجبور شد چتر حمایت خود را از سر این جمهوری‌های خلق الساعه برگردد و لذا جمهوری‌های خلق آذربایجان و مهاباد، بلافاصله نیست و نابود شدند.

۱۲- جمهوری خراسان و دشت گرگان

یکی از استان‌هایی که پس از حملهٔ متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ در اشغال ارتش سرخ بود، استان خراسان بود و به همین دلیل حزب توده در مشهد بسیار فعال بود و نشریه‌ای نیز با نام راستی منتشر می‌کرد. شاخهٔ نظامی حزب توده در مشهد در ۱۳۲۳ ش، علی اکبر اسکندرانی را به سمت «صدر» و ابوالحسن تفرشیان، محمدعلی پیرزاده، بهرام دانش، حسین فاضلی و احمد شفایی را به عضویت هیأت اجرایی حزب توده انتخاب کرد و اعضای شاخهٔ نظامی حزب توده که احمد آرامش آنان را «افسران مزدور» می‌خواند و تعدادشان فقط نوزده نفر بود، بر آن شدند که مسلحانه بر ضد حکومت مرکزی قیام کنند و بعد با تقسیم اسلحه بین ایرانیان سنی مذهب ترکمن صحرا و نیز طوایف متعدد گُرد و تُرک در شمال خراسان و دشت گرگان، جمهوری کاملاً وابسته‌ای به شوروی در مناطق نزدیک به مرزهای ترکمنستان شوروی تشکیل دهند. اینان امیدوار بودند که عناصر ناراضی و فراری از گوشه و کنار کشور به آنان پیوندند. اینان می‌خواستند تا جنگ جهانی دوم تمام نشده و ارتش سرخ ایران را تخلیه نکرده است، از فرصت حضور نظامی و امنیتی ارتش سرخ استفاده کنند و دولتی جمهوری با حمایت شوروی

○ در ۱۳۰۰ شمسی،
در پی سقوط کابینهٔ
سیدضیاء و نومیدی کلنل
محمد تقی خان پسیان از
مذاکره با احمدشاه،
رگه‌های جمهوری خواهی
به گونهٔ فزاینده در حرکت
ملی خراسان رشد کرد.

در ایران به راه اندازند.

این نوزده افسر توده‌ای به همراه یک سر جوخه و پنج سرباز با دو کامیون ارتشی و یک جیب و تعداد زیادی تفنگ و مسلسل و نارنجک دستی، فشنگ و وسایل مخایرانی از مشهد در ۲۵ مرداد ۱۳۲۴ حرکت کردند و با ارائه احکام مجعول، فرماندهان نظامی سر راه خود را از مشهد تا قوچان از فرماندهی منفصل کردند و همه سلاحها را تحویل گرفتند و با خود به مقصد گنبد قابوس بردند و در صدد ترك گنبد به سوی مرز ترکمنستان برای ایجاد پایگاهی برای مبارزه مسلحانه بودند. اما دولت مرکزی به محض این که از فرار این افسران مطلع شد، به ژاندار مری گنبد قابوس دستور دستگیری ایشان را داد و در نتیجه این جنایت در نطفه خفه شد و در ۲۹ مرداد ۱۳۲۴ وقتی این افسران فراری در داخل جیب مسروقه ارتش از جلو شهربانی عبور می کردند، پلیس آنان را هدف رگبار گلوله قرار داد که در نتیجه تمام سرنشینان جیب اولی نابود شدند و بقیه از خودروهای خود پیاده شدند و فرار کردند و بدین گونه نقشه این افسران توده‌ای نقش بر آب شد. فرماندهان اصلی آنان کشته شدند و بقیه به شوروی فرار کردند.^{۲۱}

۱۳- جمهوری طبرستان

جمهوری طبرستان هم در زیر چتر امنیتی ارتش سرخ برای گیلان و مازندران پیش بینی شده بود. همه کارگران کارخانه‌های شاهی، بهشهر، چالوس و همچنین اعضای حزب توده در شهسوار، بابل، ساری، و شهرهای دیگر تجهیز شده بودند که در روز معین به ادارات دولتی و پادگان‌های نظامی و ژاندار مری حمله کنند و با قطع ارتباط استان‌های گیلان و مازندران با تهران، جمهوری طبرستان را در این منطقه راه اندازی کنند.^{۲۲}

۱۴- جمهوری خوزستان

روس‌ها، طرح تجزیه ایران را منحصر به استان‌های شمالی خراسان، گیلان، مازندران، آذربایجان و کردستان نکردند، بلکه حتی در جنوب نیز دست به کار شدند و بویژه در استان خوزستان، در لباس جانبداری از اقلیت عرب زبان این منطقه، به حمایت از شیخ عبدالله (پسر شیخ خزعل) که در

آن وقت ساکن عراق بود، پرداختند و او را وادار کردند که بعنوان جانشین پدرش که «شیخ و امیر مستقل» این ناحیه بوده است، دعوی خودمختاری در این منطقه سر دهد.^{۲۳}

۱۵- جمهوریت طلبی و نهضت ملی شدن نفت

در نهضت ملی شدن نفت طی سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲، در کش و قوس مخالفت دربار با دکتر محمد مصدق، از لزوم جمهوری شدن نظام سیاسی ایران، مکرر سخن می‌رفت. شاه به اندازه‌ای از جمهوری شدن ایران وحشت داشت و آن را جدی می‌دید که دکتر محمد مصدق مجبور شد سوگندنامه‌ای بنویسد و به شاه بدهد که با جمهوری شدن ایران موافق نیست و اگر مردم ایران به هر نوعی رژیم ایران را از سلطنتی به جمهوری تبدیل کنند و او را نامزد ریاست جمهوری نمایند، وی این سمت را نخواهد پذیرفت. با این همه در کودتای نیم‌پند ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، «جمعیت آزادی مردم ایران» (جاما) رسماً به دکتر مصدق پیشنهاد کرد که ایران را جمهوری اعلام کند.

۱۶- جنبش‌های زیرزمینی مسلحانه

پس از سقوط دولت ملی دکتر مصدق و کودتای ۲۸ مرداد که با نقشه اساسی دولت انگلیس و با موافقت ایالات متحده آمریکا سامان یافت، جبهه ملی پیوسته تأکید داشت که برابر ساختار موجود در قانون اساسی، تلاشش بر ضد رژیم پادشاهی محدود به آن است که شاه ایران، برابر قانون اساسی فقط سلطنت کند نه حکومت. این رویه برای بیشتر تندروان سیاسی مقبول نبود و لذا سازمان‌های چریکی متعددی برای براندازی نظام حاکم به مبارزه مسلحانه پرداختند که در نهایت مستلزم جمهوری شدن ایران بود. فراگیر شدن جمهوری طلبی در میان فعالان سیاسی چندان شد که حزب توده ایران هم با آن که در گذشته قالب حکومت سلطنتی را معارض برقراری نظام کمونیستی نمی‌دانست، در یازدهمین پلنوم کمیته مرکزی خود در بهمن ۱۳۴۳ استقرار یک «جمهوری دموکراتیک» در ایران را شرط لازم برقراری سوسیالیسم در کشور خواند.

○ در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳، توده مردم ایران نبودند که با آگاهی قصد جمهوری کردن کشور را داشته باشند، بلکه سردار سپه و شمار اندکی از نویسندگان و سیاستمداران بودند که می‌خواستند نظام جمهوری را به سود شخص سردار سپه به مردم ایران تحمیل کنند.

۱۷- کمیته جمهوری خواهان ایران

خمینی (ره) رهبر انقلاب از او، به مقام نخستین رئیس جمهور ایران رسید.

پیش از انتخابات ریاست جمهوری، این دغدغه فکری و مجادله سیاسی بین ایرانیان آغاز شده بود که آیا پس از الغای نظام شاهنشاهی و تأسیس جمهوری در ایران، جمهوری ایران باید به وصف دموکراتیک یا اسلامی موصوف شود یا هر دو وصف را داشته باشد.

در انتخاب این وصف، بین فعالان سیاسی اختلاف نظر افتاد. اما عاقبت به فاصله کوتاهی جمهوری ایران، در پی یک همه پرسی به وصف «اسلامی» موصوف شد و تأکید امام خمینی (ره) بر تأسیس «جمهوری اسلامی ایران» نه یک کلمه زیاد و نه یک کلمه کم سر آغاز مباحث نظری و عملی چندی در میان نیروهای دگراندیش شد که اولاً آیا بین دو مفهوم «جمهوریت» و «اسلامیت» تناقضی هست یا نیست؟ و ثانیاً آیا از این دو مفهوم (در صورت عدم تناقض) کدام یک اولویت دارد؟

۲۰- حرف پایانی

آنچه امروز در ساحت سیاسی ایران یکی از مایه های اختلاف نظر بین جناح های مختلف است، در حقیقت دنباله همین کنکاش های روزهای آغازین انقلاب است که چگونه دو مفهوم جمهوریت و اسلامیت را با یکدیگر عجین باید کرد؛ به این معنا که آیا در جمهوری اسلامی ایران، «جمهوریت» اصالت و اولویت دارد یا «اسلامیت»؟ پیشینه این کنکاش ها از جهتی ریشه در همان مباحث عصر انقلاب مشروطیت دارد که نخبگان و اهل حل و عقد بر سر این کنکاش می کردند که آیا طالب مشروطه ایم یا خواهان مشروطه.

آنچه مسلم است، ملت ایران از عصر انقلاب مشروطه تا کنون در اصل، خواهان «عدالت» و «عدالت خانه» بوده و جمهوریت خواهی و مشروطه طلبی ایرانیان همه از یک سرچشمه آب می خورد و آن هم انتظار برقراری نظام قانونی درستی برای حذف استبداد و انحصار و فراهم کردن زمینه های مشارکت سیاسی، اجرای عدالت اجتماعی و قضایی برای همه شهروندان ایران است.

در طول سلطنت پهلوی دوم، در عرصه سیاسی بیرون از گروه های چپ گرا، احمد آramش از فعالان سیاسی پس از کودتای ۲۸ مرداد، جمعیتی به نام «کمیته جمهوری خواهان ایران» تشکیل داد و به همین دلیل نامه ای به جان اف کندی رئیس جمهور آمریکا نوشت که چون آن نامه به دست مأموران امنیتی افتاد، او را در روز روشن در ۲۸ مرداد ۱۳۵۲ در پارک جلالیه (پارک لاله) تهران به گلوله بستند و کشتند. ۲۴

۱۸- «جمهوری» با همکاری

تیمور بختیار

تیمور بختیار در مبارزات برون مرزی خود بر ضد شاه در مقام شورایی کردن نهاد «شاهنشاهی» یعنی حذف محمدرضا شاه از اریکه سلطنت و تعویض مقام سلطنت به یک هیأت اجرایی با نام «شورای عالی شاهنشاهی» بود. رابط او نیز با دولت های عراق و مصر و همچنین با مراجع تقلید مخالف رژیم پهلوی، سید موسی آیت الله زاده اصفهانی (فرزند مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی) بود. وقتی دولت ایران از دولت فرانسه استرداد سید موسی آیت الله زاده اصفهانی را خواست، آیت الله زاده موسوی اعلام کرد که وی مدعی مقام «ریاست جمهوری اسلامی ایران» است و لذا انتقال او به تهران مایه اعدامش خواهد شد. به همین دلیل، دولت فرانسه از استرداد او به ایران خودداری کرد. ۲۵

۱۹- استقرار نهایی جمهوریت در ایران

با انقلاب ۱۳۵۷ در پی تظاهرات خیابانی فوق العاده ای که با مشارکت اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران به پیروزی رسید، نظام سیاسی جمهوریت مورد پذیرش اکثریت ایرانیان قرار گرفت. نخستین زمه های تأسیس جمهوریت با پیشنهاد دکتر سیدعلی شایگان (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ش) از رؤسای نهضت ملی بعنوان رئیس جمهور آینده ایران آغاز شد. ولی عاقبت از میان چند نفر که صلاحیت ایشان برای ریاست جمهوری تأیید شد، ابوالحسن بنی صدر به یمن پشتیبانی امام

○ پس از سقوط رضاشاه، وزیرمختار انگلیس به محمدعلی فروغی نخست وزیر اظهار داشت دولت های انگلیس و شوروی تنها در صورتی با او مذاکره می کنند که نظام سیاسی ایران از سلطنتی به جمهوری تغییر یابد. انگلیسی ها مقام اولین «رئیس جمهور» ایران را به فروغی و پس از مایوس شدن از او شورویها این سمت را به محمد ساعد مراغه ای پیشنهاد کردند.

یادداشت‌ها

۱. لفظ «کتابچه» یا «کتابنامه» (همچون نظامنامه) در اواخر عصر مظفری (یعنی تا قبل از تصویب متمم قانون اساسی) به معنای «قانون اساسی» بوده است.
۲. ر. ک. «اقدامات مشروطه خواهان ایران در فرانسه و سوئیس»، اطلاعات ماهانه، ش ۱۱، صص ۲۰-۲۱ و ۴۳-۴۵ و ش ۱۲، صص ۲۷-۲۸ و ۴۳-۴۵؛ و «گوشه‌ای از تاریخ مشروطه (ایرانیان مقیم استانبول)»، سالنامه سپهر، ۲، صص ۱۵۹-۱۶۸.
۳. فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، چاپ نهم، ص ۵۱.
۴. روزنامه جنگل، سال اول، شماره ۲۸ (به نقل از ابراهیم فخرایی در سردار جنگل، ص ۵۲).
۵. ر. ک. «اسناد و نوشتجات تاریخی» [مبادله شده میان میرزا کوچک خان و کیکاوینکوف]، فروغ، ۱، ۱۲۲-۱۲۴.
۶. رواسانی، شاپور، نهضت میرزا کوچک خان جنگلی؛ فخرایی، ابراهیم، سردار جنگل، چاپ نهم؛ کوچک پور، صادق، نهضت جنگل و اوضاع فرهنگی-اجتماعی گیلان و قزوین، نشر گیلکان، ۱۳۶۹.
۷. فخرایی، همانجا، صص ۵۶-۵۷.
۸. همان، ص ۵۷.
۹. مرسلوند، حسن، رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، صص ۸۰-۸۴.
۱۰. خیابانی، بهرام، نطق‌های شیخ محمد خیابانی، تهران، احسان، بی تا؛ شرح حال و اقدامات شیخ محمد خیابانی، برلین، ایرانشهر، ۱۳۰۴ (تجدید چاپ: تهران، سحر، ۱۳۵۶)؛ کسروی، احمد، قیام شیخ محمد خیابانی، به کوشش محمد علی همایون کاتوزیان، تهران، نشر مرکز.
۱۱. برای مطالعه بیشتر ر. ک. بیات، کاوه، کودتای لاهوتی در تبریز، ۱۳۰۰، شیرازه، ۱۳۷۷؛ مرسلوند، حسن،

همانجا، ج ۵، صص ۳۴۶-۳۵۴.

۱۲. برای مطالعه بیشتر شرح حال حیدر عمواغلی، ر. ک. اقبال، عباس، «حیدرخان عمواغلی»، یادگار، ج ۳، ش ۵، صص ۶۱-۸۰ و بازرگان، فریدون، «راجع به مرحوم حیدرخان عمواغلی»، یادگار، ج ۳، ش ۸، صص ۶۰-۶۲؛ نوایی، عبدالحسین، «حیدر عمواغلی و محمد امین رسول زاده»، یادگار، ج ۵، ش ۲، صص ۴۳-۶۷.

۱۳. رئیس‌نیا، رحیم، حیدر عمواغلی در گذر از طوفانها، تهران، دنیا، ۱۳۶۰.

۱۴. مرسلوند، همانجا، ج ۱، ص ۳۶۰.

۱۵. همانجا، ص ۳۶۱.

۱۶. نیکوهمت، احمد، زندگانی و آثار بهار، ص ۸۲.

۱۷. عشقی، کلیات مصور میرزاده عشقی، چاپ علی اکبر مشیر سلیمی، صص ۲۸۳-۲۸۴.

۱۸. همان، صص ۴۱۷-۴۱۸.

۱۹. پیکار، سال ۱، صص ۸-۱۳.

۲۰. سفری، محمد علی، قلم و سیاست: از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱، صص ۲۵-۲۶.

۲۱. شفایی، احمد، قیام افسران خراسان، تهران، کتاب‌سرا، ۱۳۶۵، صص ۶۱-۸۰، نیز نفرشیان، ابوالحسن، قیام افسران خراسان.

۲۲. آرامش، احمد، خاطرات سیاسی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران، نشر نی، ۱۳۶۹، صص ۴۲-۴۳ و ۷۱.

۲۳. آرامش، همانجا، صص ۱۳۸، ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲۴. وحیدنیا، سیف‌الله، در زیر تیغ، تهران، دستان، ۱۳۷۸، صص ۲۳-۲۶.

۲۵. سفری، محمد علی، قلم و سیاست: از هویدا تا شریف امامی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۷، ص ۳۲۴.

○ پس از اشغال خاک ایران به دست متفقین، حزب توده در زیر چتر امنیتی نیروهای شوروی به فکر تغییر بنیادی نظام سیاسی ایران از سلطنتی به جمهوری پرولتاریا افتاد و این اندیشه که در بیشتر استانها تبلیغ می شد، سرانجام به صورت جدی از سوی فرقه دموکرات در آذربایجان و مهاباد با سوءاستفاده از پشتیبانی آشکار نیروهای نظامی شوروی در راستای تجزیه بخشی از خاک ایران و در نهایت الحاق آن به آذربایجان شوروی متبلور شد.